



تحلیل «بوطیقای شعر کلاسیک فارسی» و نگاهی انتقادی به شعر معاصر (با تکیه بر اشعار مثنوی)

حامد توکلی دارستانی

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۲/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۰/۰۶

چکیده

با ظهور اشعار مثنوی و سپید، و با از میان رفتن بسیاری از ویژگی‌های شعر کلاسیک فارسی، سخت می‌توان میان جمله‌ای از یک «رمان» و قسمتی از یک «شعر مثنوی» تفاوتی احساس کرد؛ با آنکه امروزه بسیاری از نظریه پردازان، با بیان برخی خط‌تمایزها مانند عنصر «استعاری» و عنصر «مجازی» خواسته‌اند تا بین شعر و دیگر متون ادبی، تمایز قائل شوند، به نظر می‌رسد باز در این مسئله، به بن‌بست‌هایی برخورد کرده‌اند. از مهم‌ترین خصایص شعر کلاسیک فارسی، عناصر موسیقایی، وزنی و عروضی آن است، که با توجه به از میان رفتن این ویژگی‌ها در شعرهای مثنوی، بسیاری از اشعار، از

منظر ذات و صورت، با بسیاری از داستان‌ها و رمان‌ها قابل تمییز نیستند؛ در پژوهش حاضر، با بررسی برخی مؤلفه‌های شعر کلاسیک، نشان داده می‌شود، که اصرار بلاغیون و شاعران کلاسیک، بر عناصری چون وزن عروضی، آگاهانه و از روی تعمد بوده است و به همین دلیل نیز به دنبال انقلاب در شعر نبوده‌اند و نمی‌خواستند از محدودیت بحور عروضی‌رهای یابند؛ از این روی به بررسی انتقادی شعر سپید و مثنوی خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که اینگونه از شعر، به دلیل رهایی از عناصر موسیقایی و عروضی، هرگز نمی‌تواند شعری کامل باشد و از منظر صورت و ذات با دیگر متون ادبی از جمله رمان و داستان و ... قابل تمییز و تشخیص نیست.

کلیدواژه‌ها: بوطیقای کلاسیک، شعر مثنوی، شعر منظوم، قاعده کاهی، قاعده افزایی، عناصر موسیقایی.

مقدمه

در ابتدا برای تبیین و تنقیح «عنوان» پژوهش حاضر لازم می‌دانیم که در رابطه با اصطلاح «بوطیقا»، معنا، کاربرد و تعریف آن در این نوشتار توضیحاتی ارائه شود. بوطیقا (poetics) به ویژگی‌های ساختاری، ذاتی و صوری متن ادبی و هنری گفته می‌شود؛ در پژوهش حاضر، غرض از بوطیقای شعر کلاسیک، مجموعه ویژگی‌هایی است که ادیبان و شاعران کلاسیک، چه از منظر فلسفی و چه از منظر بلاغی، در رابطه با مشخصه‌های یک «شعر کامل» به آن باورمند بوده‌اند؛ به دیگر سخن بوطیقا به همان معنای متداول و کلاسیک آن یعنی: «علم ادبیات» یا به معنای شعر شناسی، سخن شناسی و... است؛ همانطور که «در سنت و فرهنگ یونانی، واژه «Poetikos» در معنای «شناخت ساختار ادبی» به کار می‌رفت که تبارش به «Poesis» می‌رسید در معنای «ساختن» و به ویژه ساختن در قلمرو زیبایی شناختی. ارسطو خود در آغاز رساله یکی از مقاصد سه‌گانه تحریر آن را پاسخ به این پرسش می‌داند که: شعر خود را چگونه باید «ساخت»؟ در تلخیص فارابی از رساله نیز بر مفهوم ساختن با گزینش واژه «صناعت» تکیه شده است» (توکلی، ۱۳۹۱: ۴۵). از این روی، همانطور که گفته آمد بوطیقا در پژوهش حاضر، به معنای مبانی، اصولی است که شاعران و بلاغیون کلاسیک کشورمان در رابطه با شعر، به آن باورمند بوده‌اند و برای ماهیت شعر کامل، مؤلفه‌ها و ویژگی‌ها و خصایصی را بر می‌شمرده‌اند که آن را نسبت به سایر متون ادبی، متمایز نماید و شعر با دیگر متون خلط نشود.

۱- ۲ اهداف پژوهش

در پژوهش حاضر ابتدا به رئوس و مطالب مهم مطرح شده در بوطیقای کلاسیک شعر فارسی پرداخته می شود؛ در واقع بر مبنای نظرات فلسفی، بلاغی و ادبی که صاحب نظران، فیلسوفان و بلاغیون چون: **خَرجانی، ابن سینا، فارابی، شمس قیس رازی، نظامی عروضی** و... نسبت به شعر و شعر شناسی (بوطیقا) داشته اند، مشخص می شود که تعریف آنها از شعر، قالب، فرم و جوهره «شعر» چیست؟ و چه متونی را شعر و چه متونی را «شبهه به شعر» قلمداد می کرده اند؟ و تلقی آنها از یک شعر کامل، و روش تشخیص یک شعر نسبت به دیگر متنها در چیست؟ با این توصیف تبیین و تحلیل می شود که نظرگاه و شیوه تلقی منتقدان و شاعران کلاسیک از «شعر کامل» چیست؟ سپس به مسائلی که امروزه در شعر معاصر (خصوصاً شعر منثور) وجود دارد خواهیم پرداخت و همچنین تعاریفی که امروزه در تقابل با بوطیقای کلاسیک، در رابطه با شعر وجود دارد را توصیف و تبیین خواهیم نمود و با ذکر خصایص و ویژگی هایی که شاعران و منتقدان معاصر، برای شعر بر می شمارند، تصویری از تلقی نظریه پردازان معاصر در باب شعر، ارائه خواهیم داد و سپس بر اساس مقایسه دو تلقی موجود نسبت به شعر، این دو را در محک نقد قرار خواهیم داد و با تحلیل و بررسی متنهای مختلف، نشان خواهیم داد که تلقی هایی که امروزه در نقد معاصر، نسبت به شعر وجود دارد، ناقص است و نمی تواند سنجه ای دقیق و کامل برای تشخیص شعر کامل باشد؛ سپس تبیین خواهیم نمود که با توجه به ویژگی هایی که در بوطیقای کلاسیک شعر فارسی وجود دارد، هر متنی را می توان مورد نقد و بررسی منطقی و مستدل قرار داد و دیگر نمی توان به صرف احساسات شخصی گفت: «این متن شعر است و آن متن شعر نیست». از اینرو با توجه به دلایلی از جمله: خلط شدن شعر با دیگر متنها؛ نسبی گرایی در تشخیص شعر کامل؛ شخصی شدن داوری ها در باب نقد شعر؛ عدم وجود معیاری دقیق برای سرودن شعر؛ و... می توان این فرضیه و حدس را مطرح نمود که به دلایل فوق، در بوطیقای کلاسیک شعر فارسی تغییر و تحولی پدید نیامده است؛ به دیگر سخن شاعران و منتقدان کلاسیک، می دانستند که با از میان برداشتن برخی ویژگی های موسیقایی و عروضی، دیگر سخت می توان میان «شعر» و دیگر متن ها خصوصاً نثر های شاعرانه صوفیانه،

تشخیص و تمایزی پدید آورد، از این‌روی سعی بر تغییر ساختار شعر نداشتند و به همان ساختاری که در واقع بوطیقای شعرشان بوده، بسنده نموده‌اند و همچون شاعران معاصر کشورمان از جمله «شاملو»، «احمدرضا احمدی»، «یدالله رویایی» و...، نظام عروض و قافیه و عناصر موسیقایی را در هم نریخته‌اند.

همچنین در ادامه نشان خواهیم داد که «شعر کامل» در نظرگاه شاعران کلاسیک، تلفیق و ترکیبی از دو عنصر «قاعده افزایی» و «قاعده کاهی» است که امروزه این دو عنصر تئوریزه شده‌اند در صورتی که در واقع در نوع تلقی شاعران کلاسیک به شعر این عناصر وجود داشته‌اند. از این روی بر اساس دو سنجۀ عناصر «قاعده کاهی» و «قاعده افزایی» به بررسی انواع متون ادبی، اعم از اشعار کلاسیک، اشعار معاصر، داستان کوتاه و رمان، خواهیم پرداخت؛ بدین معنا که می‌توان با توجه به این دو قاعده و همچنین بوطیقای کلاسیک شعر فارسی، بسیار از متون را تمییز داد و آنها را در سطوح متفاوت طبقه‌بندی نمود؛ در رابطه با قاعده افزایی و قاعده کاهی می‌توان گفت که دو سنجۀ مهم برای تشخیص سطوح ادبی و شعری در یک متن به شمار می‌آیند؛ در رابطه با قاعده افزایی می‌توان اینگونه گفت که اساس آن بر نظام موسیقایی استوار است؛ به این معنا که عناصر موسیقایی، بر زبان معیار افزوده شده و باعث تمایز صوری آن با زبان روزمره می‌شود. عناصری چون: وزن عروضی، قافیه، سجع، هم‌حروفی یا واج آرایی و...، البته به شرط آنکه در معنای متن، تغییر ایجاد نکنند و نوعی تمایز بیرونی و ظاهری نسبت به زبان معیار، در متن پدید آورند. اما در رابطه با قاعده کاهی می‌توان اینگونه گفت: هرگونه عدولی در متن، که باعث تمایز آن میان زبان معیار و همچنین باعث پدید آمدن تغییر در معنا شود، قاعده کاهی نام دارد. از انواع قاعده کاهی‌ها می‌توان از: قاعده کاهی آوایی، قاعده کاهی نحوی، قاعده کاهی نوشتاری، قاعده کاهی واژگانی، قاعده کاهی معنایی و...، نام برد (صفوی، ۱۳۹۰ الف: ۱۶۳-۳۱۸؛ صفوی، ۱۳۹۰ ب: ۷۶-۹۴). با توجه به این دو ابزار و سنجه، می‌توان متن‌های مختلف را مقوله‌بندی و طبقه‌بندی (Category) نمود و بر اساس آن سطوح مختلفی را برای متن‌های مختلف، از عالی‌ترین سطح تا نازل‌ترین سطح، به دست داد؛ از جمله: شعر کامل (یا شعر منظوم)، شعر مثنوی، متن منظوم، نثر ادبی و نثر صریح (محض).

۱- پیشینه پژوهش

می توان به جرأت ادعا نمود که از منظرگاه پژوهش حاضر، تا کنون کسی نگاهی انتقادی به شعر منتور در قیاس با بوطیقای شعر کلاسیک نداشته است اما با اینحال برخی آثار، که دارای قربانیهایی با موضوع پژوهش حاضر هستند، از آنها اشارتی می رود: دکتر علی محمد حق شناس، نخستین بار به مقوله طبقه بندی سه نوع نظم، نثر و شعر در مقاله «سه چهره یک هنر: نظم، نثر و شعر در ادبیات» توجه نشان دادند (حق شناس؛ ۱۳۸۳). سپس دکتر کوروش صفوی در دو مجلد «از زبانشناسی به ادبیات؛ نظم و شعر» در رابطه با عناصر قاعده گاهی و قاعده افزایی و اینکه چه آثاری را می توان شعر قلمداد نمود و چه آثاری را نظم، مباحث ارزشمند و قابل تأملی را مطرح نمودند (صفوی؛ ۱۳۹۰). دکتر سید مهدی زرقانی نیز، در کتاب خود تحت عنوان «بوطیقای کلاسیک» به بوطیقای شعری کلاسیک به شکل مبسوطی پرداخته هایی داشته اند که از این منظر پژوهش بسیار ارزشمندی است. همچنین خانم پرنده فیاض منش در مقاله ای با عنوان «نگاهی دیگر به موسیقی شعر و پیوند آن با موضوع، تخیل و احساسات شاعرانه» به جنبه های اثر گذاری عناصر موسیقایی بر تخیل و موضوع اثر و احساسات شاعر، پرداخته هایی داشته است (فیاض منش؛ ۱۳۸۴). دکتر سعید بزرگ بیگدلی و دیگران نیز در مقاله ای تحت عنوان «بررسی سبک نثر شاعرانه در عبهر العاشقین» به ویژگی های شاعرانه کتاب عبهر العاشقین می پردازند و اینکه حتی متون نثر نیز می توانند از وجهی دارای شاعرانگی و عناصر شعری باشند (بیگدلی و دیگران؛ ۱۳۸۵). این آثار در رابطه با تأثیر عناصر موسیقایی بر شعریت متن، و اینکه می توان متون را از یکدیگر تفکیک نمود، و اینکه در آثار منتور نیز ویژگی های شعری وجود دارد، ساحت های در خور تأملی را مطرح کرده اند، اما بصورت روشمند و به صورت اخص، به ویژگی های بوطیقای شعر کلاسیک فارسی و آسیب شناسی نظریات امروزی در باب شعر، هیچ پرداختی نداشته اند و همچنین در رابطه با چرایی عدم تغییر و تحول در شعر کلاسیک فارسی و بررسی تطبیقی متون از منظر سطح ادبی، مطالب منسجم و روشمندی را مطرح ننموده اند و اساساً دغدغه شان با پژوهش حاضر تفاوت «بین المشرق الی المغرب» است.

۲- نقدی بر «گفتمان انتقادی» به شعر کلاسیک فارسی

قبل و پس از نیما، شاهد هجوم انتقادات فراوان و شدید الحنی نسبت به شعر کلاسیک هستیم. در واقع گفتمانی یکپارچه شکل گرفته بود که صبغه شدید انتقادی نسبت به شعر کلاسیک داشت. منتقدان مشروطه یک نوع نقد بیرونی و محتوایی بر شعر کلاسیک داشتند و منتقدان هم عصر و پس از نیما، انتقاداتی فنی و زیبا شناسانه به شعر کلاسیک فارسی داشتند. همانطور که گفته آمد منتقدان زمان مشروطه، نقد هایی خارج از حوزه نقد بلاغی و زیبا شناسانه به شعر کلاسیک داشتند؛ آنها بیشتر از منظر جامعه شناختی، مدنی، مفهومی، معنایی، و اخلاقی به نقد شعر کلاسیک پرداختند و سعی بر سنت زدایی، تقدس زدایی، عرفان زدایی و ... از شعر کلاسیک داشتند (چراغی و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۳۷). آنها بر زبان رمزی، استعاری، تشبیهی و مجازی شعر کلاسیک نقد داشتند، در صورتی که این عوامل خود از گزاره های تمایز بخش میان شعر و دیگر متون به حساب می آمد. این منتقدان معتقد بودند که شعر و اثر ادبی می بایست ساده، صریح و واضح باشد؛ **آخوند زاده** بی آنکه فهمی مُدرن از نقد و نظریه ادبی داشته باشد، بی نظمی و عدم توالی زمانی در بسیاری از آثار از جمله **مثنوی** را با بی نظمی فیزیک **نیوتونی** و اثبات گرایی **دکارتی** نقد می کرد (همان، ۱۳۹-۱۳۸) و اندک اندک اینگونه نقدها بر شعر کلاسیک، چه در زمان مشروطه و چه در زمان نیما و پس از او، باعث کلیشه ای شدن نقد بر شعر کلاسیک شد؛ همانطور که خود **نیما** نیز به برخی وجوه شعر کلاسیک (از جمله عدم عینی گرایی و نگاه عرفانی و ...) نقد هایی را وارد نمود و پس از او نیز کسانی چون **شاملو**، **یدالله رویایی**، **احمد رضا احمدی**، **رضا براهنی** و دیگران، نیز بر شعر کلاسیک تاختند و شعر منثور و موج های چند گانه را پدید آوردند؛ به دیگر سخن، این کلیشه ها اندک اندک تبدیل به «گفتمان نقد شعر کلاسیک» شد. در صورتی که بسیاری از این نقد ها، می توانست حاصل جهت گیری های گفتمانی آن زمان باشد. بدین معنا که اساساً نقد به شعر کلاسیک، دیگر معمول و متداول شده بود و هر که از راه می رسید، دانسته یا نا دانسته، مطلع یا نا مطلع، بر اثر اتمسفر و فضای غالب آن زمان، بر شعر کلاسیک فارسی می تاخت؛ از اینرو در این پژوهش نشان داده می شود که علی رغم این طبیعی شدگی نقد بر شعر کلاسیک فارسی،

باید اذعان نمود که حداقل؛ بوطیقای شعر کلاسیک فارسی روشمند بوده است و اصرار آنها بر نظم و عروض و قافیه و موسیقی دارای دلایل خاص خود بوده است. همانطور که *داریوش آشوری* معتقد است: «سنت گذشته ما در عین آنکه می دانست یا حس می کرد که هر آنچه با وزن و قافیه گفته شود همیشه شعر نیست، باز هم شعر را از این اسباب صوری جدایی ناپذیر می دانست.» (آشوری، ۱۳۸۷: ۴۳).

همچنین می بایست اذعان نمود، مسائل و مطالبی که در پژوهش حاضر طرح می شوند به معنای طرفداری یا هواخواهی نگارنده نسبت به شعر کلاسیک نیست؛ بلکه تبیین، توصیف و تحلیل مسائل و معضلاتی است که در شعر روزگار ما وجود دارد و البته می بایست اذعان نمود که بوطیقای شعر کلاسیک نیز خالی از اشکال و ایراد نیست؛ همانطور که کسانی چون *نیما یوشیج* نقد هایی را نسبت به برخی ابعاد شعر کلاسیک مطرح نمودند که بحق برخی از آنها موجه و درست بود. اما طرح بحث های این پژوهش به دلیل آشنایی زدایی از بوطیقای کلاسیک شعر فارسی است و اینکه با خوانشی متفاوت می توان دلایلی را برای اصرار شاعران کلاسیک بر عناصر موسیقایی و عروضی شعر بر شمرد.

۳- تفاوت میان ادبیت و شعریت

شعر نوعی از زبان (launge) است. ماهیت زبان و چگونگی کاربرد و کارکرد آن در شعر، مسئله یی غامض، پیچیده و لایه دار است؛^۱ زبان شاکله، اصل و اساس پدید آمدن انواع و اقسام آثار هنری است. همه آثار هنری و ادبی، در ژرف ساخت (Structure Deep) خود دارای «زبان» و تبع آن «نظام» (structure) هستند؛ با این اوصاف زبان در همه آثار هنری مشترک است، اما چه امری باعث تفاوت در زبان انواع ادبی (Genre) می شود؟ امروزه بسیاری از نظریه پردازان معتقدند که هر مقدار از زبان روز مره (ordinary language) و هنجار های غالب بر آن، فاصله گرفته شود، به ادبی بودن و هنری بودن کلام نزدیک می شویم و آنچه زبان شاعرانه (Poetic Language) را ممکن می سازد، انحراف از همین هنجار زبان معیار است (موکاروفسکی، ۱۳۹۱: ۱۹)؛ بر همین اساس، اغلب آثاری که به نوعی در زیر شاخه ادبیات قرار

گرفته اند، در کلام خود، هنجارهای غالب بر زبان را، با دو مولفه «قاعده افزایی» و «قاعده کاهی» در هم شکسته اند (صفوی، ۱۳۹۰ الف: ۱۶۳-۳۱۸؛ صفوی، ۱۳۹۰ ب: ۷۶-۹۴). در زمان گذشته و از منظر شاعران کلاسیک ما، متونی برجسب «شعر» می گرفتند که علاوه بر دارا بودن زبان استعاری، مجازی، تخیلی و تمثیلی، مؤلفه هایی چون: وزن، عروض، ردیف و برخی صناعات بلاغی (Rhetoric) و بدیع، را در خود گنجانده باشند. اما امروزه با از میان برداشتن افاعیل عروضی و برخی مؤلفه های مهم شعر کلاسیک، صرفاً اصرار و پافشاری بر «نگاه شاعرانه» و دیگر گونه بیان نمودن برداشت های شاعر از ابژه است بی آنکه به دنبال خصایص دقیق دیگری، برای تمایز بخشیدن بین شعر و دیگر متون ادبی باشند.

در مباحث نقد ادبی امروز، زمانی که می خواهند جوهره شعری اثری را تحلیل نمایند، از آن به «ادبیت» (Literariness) یاد می کنند؛ فرمالیست ها، در جستجوی ادبیت گفتار و متن هستند و «شعر بودن» و «ادبی بودن» را یکسان می پندارند. همانطور که گفته آمد معمولاً در تعریف ادبیت متن، آنرا هنجار گریزی نسبت به زبان خودکار می دانند، که با برخی قاعده کاهی ها از زبان روزمره متمایز می شود؛ اما این اصل، امروزه و حتی در گذشته، می توانسته در شعر و بسیاری دیگر از متون «شبه ادبی» مشترک باشد؛ پس زمانی که شعر و نثر، صرفاً از منظر جوهره شعری و ادبی، با یکدیگر برابرند، می بایست علاوه بر قاعده کاهی، به دنبال برخی قاعده افزایی ها نیز بود تا یکی بر دیگری رجحان و تمایز داشته باشد؛ این تمایز را نظریه پردازان و شاعران کلاسیک ما در قالب بوطیقای کلاسیک، که تکیه آن بر عناصر موسیقایی است، تبیین نموده اند، حال آنکه منتقدان و نظریه پردازان امروزی، این مسئله را اغلب مسکوت گذاشته اند. زیرا شاعران و نظریه پردازان کلاسیک، همچنان که بر اصل قاعده کاهی و گذر از زبان هنجار، تاکید داشته اند به قاعده افزایی هایی از قبیل: عروض، قافیه، ردیف، جناس، سجع و خیلی دیگر از صنایع بدیعی که همگی دارای عناصر موسیقایی هستند، اصرار ورزیده اند تا هر چه بیشتر، زبان و قالب شعر، از قالب «زبان روزمره» و همچنین از قالب زبان دیگر انواع ادبی، متمایز شود. آنها بر خلاف شاعران و نظریه پردازان امروزی، شعر را صرفاً «ذات» نمی دانستند بلکه در عین اعتقاد بر جوهری بودن و ذات بودن شعر، آنرا همراه با برخی مؤلفه ها

تبیین نموده اند، تا تمایزی میان قالب شعر و دیگر متون، مثلاً نثر صوفیانه (که سیاقی شاعرانه داشت) پدید آورند. زیرا در صورت عبور کردن از برخی خصایص همچون عروض و قافیه و...، امکان پدید آمدن هرج و مرج وجود داشت و هر فردی با نوشتن هر متنی که مقداری از زبان روزمره فاصله می گرفت، ادعای شاعری داشت. از اینرو میان ادبیت و شعریت تفاوت وجود دارد؛ ادبیت را در بسیاری از متون ادبی که دارای هنجار گریزی و آشنایی زدایی هستند می توان یافت، اما شعریت از منظر پژوهش حاضر، صرفاً به متن هایی گفته می شود که هم دارای آشنایی زدایی و هنجار گریزی و دیگر تمهیدات ادبی باشند و هم آنکه در قالب منظوم و موسیقایی باشند تا نسبت به دیگر متون ادبی دارای تفاوت باشند و به دیگر سخن برچسب شعر و شعریت داشته باشند.

۴- بوطیقای شعر کلاسیک فارسی

از آنجا که بوطیقای کلاسیک فارسی بسیار گسترده و وسیع است، طرح تمامی آن نظریات در اینجا غیر ممکن می نماید (نک. زرقانی، ۱۳۹۱)؛ در اینجا به نقل برخی سخنان ادیبان و فیلسوفان کلاسیک کشورمان خواهیم پرداخت و نظرگاه آنان نسبت به «شعر»، «شاعر»، و «شعر کامل» را بخوایم شمرد.

۵- ۱ بوطیقای شعر کلاسیک فارسی از منظر بلاغیان

نظامی عروضی اعتقاد داشت: «شاعر باید که سلیم الفطره، عظیم الفکره، صحیح الطبع، چید الرویه، دقیق النظر باشد... هرکرا طبع در «نظم شعر» راسخ شد و سخنش هموار گشت، روی به «علم شعر» آرد و عروض بخواند، و گرد تصانیف استاد ابوالحسن السرخسی البهرامی گردد چون غایه العروضین و کنز القافیه و نقد معنی و نقد الفاظ و سرقات و تراجم» (نظامی عروضی، ۱۳۸۸: ۴۸). از منظر **نظامی عروضی**، دقیق النظر بودن و دارای سلامت عقل و طبع، در واقع می تواند گونه ای از «دیگرگونه دیدن» باشد؛ که امروزه نیز، همچنان که خواهد آمد، بر آن اصرار دارند؛ در واقع سلامت عقل و طبع و دقت نظر، باعث می شود تا شاعر دارای تخیلات گسترده تری شود و با «وسعت دید» بیشتری به اطراف خود بنگرد. به این معنا که نگاه شاعر با دیگر افراد معمولی می بایست دارای تفاوتها و برجستگی هایی باشد و به ابژه و دیگری، به شکلی

غیر معمول بنگرد و در پی کشف و اکتشاف لحظه‌هایی باشد که مردم عادی به آن توجه نشان نمی‌دهند؛ این مؤلفه را می‌توان به گونه‌ی با برخی نظریات مُدرن پیوند داد؛ مانند تعبیری که امروزه از آن به «هنرمندانه دیدن» یاد می‌کنند. اما آن چیزی که در گفته‌های فوق بسیار مهم می‌نماید، اصطلاحات «نظم شعر» و «علم شعر» است؛ ترکیب نظم شعر، به معنای منظوم کردن متنی است که برخوردار از «ادبیت» و «جوهره‌ی شعری» است. به دیگر سخن، اصطلاح شعر منظوم، از دو عنصر ادبیت و نظم تشکیل شده است. متنی که دارای ادبیت است و همچنین منظوم است؛ این مسئله باعث می‌شود تا با «شعری کامل» مواجه باشیم. به دیگر سخن ما هم با عنصر قاعده‌گامی که همان ادبیت است مواجه هستیم و هم با عنصر قاعده‌افزایی که همان عناصر موسیقایی است. همچنین منظور از اصطلاح «علم شعر»، نشان دهنده نگاه دقیق و علمی نظامی عروضی و سایر متفکران کلاسیک به شعر و طبقه‌بندی و تحلیل آن از منظری علمی است. اگر بخواهیم به ادبیات و آثار ادبی، از دیدگاه علمی نظر بیندازیم، باید بتوانیم آثار ادبی را طبقه‌بندی نموده و انواع متون را بر حسب ویژگی‌های ذاتی و عارضی، در طبقات خاص و مشخص و معینی قرار دهیم (شمیسا، ۱۳۸۹: ۱۹)؛ هر چند که برخی چون *بندتو کروچه* به قالب بندی و مقوله بندی انواع ادبی چندان باور مند نبوده‌اند و برخی متفکران پسامدرن نیز همچون ژاک دریدا، با توجه به منظرگاه فرم‌شکنا و ساختار شکنانه، اساساً به قالب خاص و مشخصی، تن نمی‌دهند، و بر این باور هستند که یک اثر را می‌توان در چندین ژانر ادبی قرار داد (همان، ۲۵) و طبقه بندی آثار باعث لطمه زدن به عنصر زیبا شناسی می‌شود (همان، ۲۹) با اینحال، بوطیقای کلاسیک نشان می‌دهد، که شاعران و بلاغیون همچنان که به عناصر زیبا شناسیک باورمند بوده‌اند، سعی داشته‌اند با برشمردن بسیاری از مؤلفه‌ها، میان متون ادبی، خصوصاً «نثر شاعرانه» و «نظم شاعرانه» تفاوت و تمایز پدید آورند. هر چند که شعر و ادبیات برخاسته از احساسات و عواطف آدمی است، اما در زمان نظریه پردازی و نقد آثار، این مسائل می‌بایست از منظری علمی و غیر احساسی نگریسته شوند تا جهت گیری‌های شخصی در آنها راه نیابد.

انواع نثر های موزون، فنی و مسجع، می‌توانستند از برخی زوایا به شعر نزدیک و مانند باشند، اما بر اساس مؤلفه‌هایی که نظریه پردازان کلاسیک بر شمرده‌اند، میان همه این متون در

مقایسه با شعر، تفاوت و تمایزهایی پدید آمده است؛ برای مثال در برخی متون تاریخی همچون تاریخ بیهقی می توان در برخی جملات، وجوه شاعرانه و ادبی یافت یا برخی متون صوفیانه از قبیل کشف الاسرار، مرصادالعباد، عبهر العاشقین (ر.ک بزرگ بیگدلی و دیگران، ۱۳۸۵) و... دارای سبک و سیاقی شاعرانه هستند؛ و با اشعار منثور امروزی کاملاً مشابهت دارند و چندان تفاوتی نمی توان در آنها دید؛ برای مثال این جمله از تاریخ بیهقی، امروزه با توجه به مختصات شعر منثور، یک شعر به حساب می آید هرچند که صرفاً یک نثر تاریخی و ادبی است!

«داد از دنیای فریبنده

بباید سترد و

راه دیگر باید گرفت و

خوش بزیست و

خوش بخورد» (بیهقی، ۱۳۸۹: ۱۷۷).

شمس قیس رازی در رابطه با همین شباهت های موجود میان «شعر» و «نثر های شاعرانه» تعریفی قابل تأمل و تقریباً جامع و مانع دارد؛ وی تا آنجا که می تواند، بین شعر و تشابه آن با دیگر متون تمایز قائل می شود. او می گوید که شعر: «از روی اصطلاح، سخنی است اندیشیده، مرتب معنوی، موزون، متکرر، متساوی، حروف آخر آن به یکدیگر مانده؛ و در این حد گفتند سخن مرتب معنوی تا فرق باشد میان شعر و هذیان و کلام نا مرتب بی معنی. و گفتند موزون تا فرق باشد میان نظم و نثر و مرتب معنوی و گفتند متکرر تا فرق باشد میان بیتی دو مصراع و میان نیم بیت، کی اقل شعر بیتی تمام باشد- چنانک پیش از این گفته ایم- و گفتند تساوی تا فرق باشد میان بیتی تمام و مصاربع مختلف، هر یک بر وزنی دیگر. و گفتند حروف آخرین به یکدیگر مانده تا فرق بود میان مقفی و غیر مقفی، کی سخن بی قافیت را به شعر نشمرند اگرچه موزون باشد» (شمس رازی، ۱۳۸۸: ۲۲۱).

شمس رازی تفاوت ها، تمایز ها، خط و مرزهای ظریف و هوشیارانه بی را میان شعر و دیگر متن ها بر شمرده است؛ وی حتی میان فرم های شعری مختلف نیز تفاوت قائل آمده است. همانطور که از دیدگاه نظریه پردازان کلاسیک بر می آید، آنها وزن و موسیقی را از جمله عوامل

و ارکان مهم و بدیهی، میان شعر و دیگر متون ادبی، از جمله نثر ادبی و شاعرانه، می‌دانند؛ *ابن سینا* نیز در راستای برخی شباهت‌های موجود میان متون ادبی، معتقد است که: «ممکن است نثر، خیال انگیز باشد... اما شعر والا، فقط زمانی پدید می‌آید که هر دو عامل فوق یعنی کلام خیال انگیز و وزن در آن جمع باشند» (زرقانی، ۱۳۹۱: ۱۳۴)؛ این جمله در واقع بنیان بوطیقای کلاسیک است که در پژوهش حاضر نیز بر آن تکیه فراوان و بسیار شده است. آنها با توجه به خیال انگیز بودن کلام، که همان شاعرانه بودن است، و آنرا مشترک در دیگر متون ادبی می‌دانند، سعی دارند تا از این مرزهای مشترک عبور کنند و تعریفی جامع و مانع از «شعری کامل» ارائه دهند؛ همانطور که *فارابی* نیز بر همین عقیده است: «شعر، کلامی مخیل مولف از اقوالی موزون متساوی و مقفی است» (همان، ۱۳۷).

با توجه به دیدگاه‌های فوق دور نیست که آنها به «امکان» تغییر در ساختار شعر پی برده باشند و اینکه این امکان را می‌دیده‌اند که از برخی محدودیت‌های شعری از جمله عروض و قافیه و محور مختلف عروضی، رهایی یابند، اما زمانی که با دیگر نثرهای شاعرانه صوفیانه مواجه می‌شده‌اند، در می‌یافتند، که از میان برداشتن محور عروضی و وجوه موسیقایی از شعر، باعث یکسان شدن «شعر» و «نثر شاعرانه» می‌شود. از اینرو با توجه به نگاه علمی و دقیق خود، نسبت به طبقه بندی انواع متون، همیشه بر تمایزها پافشاری داشته‌اند و همین تمایزها باعث می‌شد تا آنها نخواهند به برخی تغییرات و انقلاب‌های شعری روی آورند، بلکه در دوره‌های مختلف و با فرسوده شدن زبان و نگاه شاعران گذشته، آنها روی به دیگر هنجارگریزی‌ها و نازک‌خیالی‌ها آورده‌اند اما به همان قالب‌ها و فرم‌های مرسوم وفا دار مانده‌اند.

با توجه به تعاریف امروزی نسبت به شعر، **نظامی عروضی** سالها پیش از این معتقد بود: «شاعری صنعتی است که شاعر بدان صنعت اتساق مقدمات موهمه کند و التئام قیاسات منتجه، بر آن وجه که معنی خرد را بزرگ گرداند و معنی بزرگ را خرد، و نیکو را در خلعت زشت باز نماید و زشت را در صورت نیکو جلوه کند، و با ایهام قوت‌های غضبانی و شهوانی را بر انگیزد، تا بدان ایهام طباع را انقباضی و انبساطی بود، و امور عظام را در نظام عالم سبب شود» (نظامی، ۱۳۸۸: ۴۲). **نظامی عروضی** در ضمن اینکه «شاعر» را تعریف می‌کند، «شعر» را

نیز تعریف می کند. وی، غیر واقعی بودن، خیال انگیز بودن، وهم انگیز بودن و اغراق در شعر را برجسته می سازد شعر را وسیله ای می داند که باعث تهییج و تشویق و تحریک مخاطب می شود و همچنین باعث می شود که مخاطب دچار انفعال نفسانی و التذاذ شود (عناصری که تقریباً بوطیقای شعر معاصر را نیز تشکیل می دهند). و این تقریباً همان تعریف ارسطو در باب ویژگی های شعر و محاکات^۲ است: «... کسانی که شاعران وصف و مُحاکات می کنند، یا از حیث سیرت، آن ها را برتر از آنچه هستند توصیف می کنند یا فروتر از آن چه هستند» (زرین کوب، ۱۳۸۵: ۱۱۵)؛ همانطور که مکرر گفته آمد، نظریه پردازان شعر کلاسیک فارسی نیز «ذات شعر» و ذات ادبیات را تقریباً همچون نظریه پردازان امروزی تبیین و تعریف نموده بودند و در رابطه با «ذات بودن شعر» مشکلی نداشته اند؛ بلکه می خواسته اند تفاوت و تمایز بیشتری میان انواع متون ادبی از جمله میان شعر و نثر شاعرانه قائل شوند.

۵ - ۲ بوطیقای شعر کلاسیک فارسی از منظر فیلسوفان

نظریه پردازان کلاسیک، همچون نظریه پردازان امروزی، بر تخیل و تخیل، که از جمله عناصر مهم جوهری شعر است تأکید ورزیده اند و آنرا از ارکان مهم شعر به حساب آورده اند: **قرطاجنی** معتقد است: «هر قیاسی که در بر دارنده محاکات و تخیل باشد شعر است... زیرا در شعر ماده سخن اهمیتی ندارد، خیال انگیز بودن آن مهم است» (زرقانی، ۱۳۹۱: ۴۸). همچنین نیز معتقد است: «آن نوع کلام قیاسی که مبتنی بر تخیل است و در آن محاکات وجود دارد، کلام شاعرانه است...» (همان: ۶۸).

همچنین **ابن سینا** نیز در تأکید بر تخیل معتقد است: «غرض از سرودن شعر، تصدیق نیست، بلکه تخیلی است که در روان آدمی قبض و بسطی پدید آورد» (همان، ۴۸). وی همچنین معتقد است: «شعری که در آن صنعت و محاکات نباشد، شعر نیست؛ در نظر فیلسوفان، شعر یعنی **محاکات موزون**» (همان: ۶۰). محاکات موزون در واقع به معنای عناصر تخیلی در کنار عناصر موسیقایی است. زیرا در صورت عدم موزون بودن و فقدان عناصر عروضی، شعر با دیگر نثر های شاعرانه مشتبه می شود. **فارابی** نیز همچون ابن سینا، اولویت را بر تخیل می

دهد اما در رابطه با لزوم و اهمیت وزن بسیار تاکید دارد: «اگر قرار باشد از وزن و محاکات یکی را به عنوان عامل قوام بخش شعر برگزینیم، بی گمان محاکات را انتخاب می کنیم؛ چون وزن اهمیت کمتری دارد؛ کلام محاکاتی بدون وزن، شعر نیست اما «شعر گونه» هست، در حالی که کلام موزون بدون محاکات نه شعر است و نه شعر گونه» (زرقانی، ۱۳۹۱: ۱۳۴). *فارابی* با دیدی بسیار ژرف و وسیع، بر این باور است که هر شعر موزونی در صورتی که فاقد تخیل و محاکات باشد، شعر نیست اما کلامی که دارای تخیل و محاکات باشد، «شعر گونه» است و در ذیل شعر قرار می گیرد هر چند که «شعر کامل» نیست. در تأیید سخنان فوق و در تاکید بر لزوم همراهی محاکات و تخیل با وزن و قافیه، *ابوالبرکات بغدادی* نیز معتقد است که: «... کلام زمانی شعر محسوب می شود که موزون و مقفاً باشد» (همان: ۶۰).

در جمع بندی این بحث و لازم و ملزوم بودن تخیل و اهمیت وزن و موسیقی در شعر، *ابن سینا* معتقد است: «ممکن است نثر، خیال انگیز باشد... اما شعر والا فقط زمانی پدید می آید که هر دو عامل فوق، یعنی کلام خیال انگیز و وزن در آن جمع شوند» (زرقانی، ۱۳۹۱: ۱۳۴). از اینرو باید گفت که قاطبه نظریه پردازان کلاسیک شعر فارسی، جملگی متفق القول هستند که وزن از عناصر جوهری و ذاتی شعر نیست اما قطعاً از ارکان مهم و ضروری شعر به حساب می آید و فقدان آن باعث ناقص شدن شعر والا یا شعر کامل می شود.

۶- بحران تعریف شعر در روزگار ما

همانقدر که در بوطیقای کلاسیک شعر فارسی با تعریف، تبیین و تنقیح دقیق شعر مواجه هستیم در روزگار ما تعریف شعر تبدیل به یک بحران شده است؛ با از میان رفتن محدودیت های شعر کلاسیک فارسی و با عبور کردن از مرزهای بیت، مصراع، عروض، قافیه و...، شعر منشور و دیگر شعر هایی که در قالب نثر هستند، وجه تمایز خود را با دیگر متن ها تقریباً از دست داده اند و یکی از مهم ترین وجه تمایزات میان شعر و متن معمولی را در نوع «نگاه متفاوت» شاعر تعریف می کنند. امروزه در میان شاعران و منتقدان، هر نوشته و یا هر واکنش متفاوتی که نسبت به اژه صورت می گیرد را «نگاه شاعرانه» و اثر خلق شده را «شعر» می نامند؛ به دیگر سخن، «شاعری» با «هنرمندی» در نگاه منتقدان امروزی یکسان است و از این رو، خیلی

از نوشته ها، شعر به حساب می آیند. ابتدا به برخی نظریات منتقدان ایرانی در رابطه با تعریف شعر و تلقی آنان از تفاوت شعر با نثر، مباحثی را به شاهد می آوریم و سپس به نگاه منتقدان و نظریه پردازان غرب نیز می پردازیم. **داریوش آشوری** معتقد است: «.. در شعر ناب، شاعر تنها «شاعرانه» و نه به هیچ گونه دیگری، با امور و اشیاء بر خورد می کند...» (آشوری، ۱۳۸۷: ۱۲۱). او همچنین در رابطه با اشتراک حس شاعرانه در بین تمامی هنرمندان اعتقاد دارد که: «تجربه شاعرانه و بینش شاعرانه تنها در شعر نیست که خود را پدیدار می کند، آن را در جاهای دیگر نیز می توان یافت. از جمله در یک قطعه موسیقی یا در یک تابلوی نقاشی... و حتا در بیرون از اثر هنری، در رفتار یک انسان نسبت به انسان دیگر... رویدادی که بسیاری آن را «می بینند»، اما یک کس آن را آنچنان می بیند و باز می گوید که دیگران نمی بینند و نمی گویند؛ و چنین کسی را دارای طبع یا حس «شاعرانه» می دانیم.» (همان، ۴۶).

البته که این دیدگاهها را نظریه پردازان و شاعران کلاسیک نیز داشته اند، و پیش تر از تأکید آنان بر قدرت تخیل و دیگوجه گونه دیدن، نقل قول های فراوانی را به شاهد آوردیم، و این خود نشان می دهد که آنها به ذات بودن شعر و ادبیات کاملاً باورمند بوده اند؛ اما همانگونه که از منظر کسانی چون **داریوش آشوری** بر می آید، دیگر سخت می توان، بین انواع متون ادبی تفاوت قائل آمد؛ زیرا اساس و پایه این نظریات، صرفاً «شاعرانه دیدن» است، بی آنکه به دیگر گزاره ها و تمایزها توجه شود. امروزه تعاریفی که از شعر ارائه می شود، بیشتر جنبه «احساسی» و «سلیقه یی» دارد و به همین دلیل است که اغلب منتقدان ما نیز بجای آنکه با توجه به رویکرد و یک نظام مشخص، به نقد و تحلیل اشعار بپردازند صرفاً «احساسات» خود را در رابطه با اثر بیان می دارند؛ بوطیقای کلاسیک تقریباً تکلیف خود را با توصیف، تعریف و تبیین شعر مشخص نموده بود، حال آنکه امروزه اغلب منتقدان دارای معیار و ملاک مشخصی برای نقد شعر نیستند؛ زیرا معیار و ملاک مشخصی نیز برای تعریف و تبیین شعر ندارند و در نهایت: «همین نا ممکن بودن تعریف شعر است که کار نقد شعر را مشکل می سازد: به گونه یی که چیزی در نظر یکی شعری والا می نماید در نظر دیگری نه تنها شعر نیست، بلکه جایگاهی در محدوده هنر نیز ندارد» (ترابی، ۱۳۷۵: ۹۵). همانطور که گفته شد، تعریف از شعر، امروزه بیشتر

از روی احساس است تا از روی یک تعریف و رویکرد مشخص و معین؛ ضیاءالدین ترابی در رابطه با تفاوت شعر و نثر معتقد است: «تنها تمایز شعر با نثر همانا منطق شعری است که در نثر وجود ندارد. شعر منطق خاص خودش را دارد و نثر منطق خاص خود را. به عبارت دیگر منطق شعر بر تخیل شاعرانه استوار است و منطق نثر به اندیشه صرف...» (ترابی، ۱۳۷۵: ۹۳). با توجه به اینگونه تعاریف، آیا نمی‌توان در هیچ نثری، تخیل شاعرانه را باز یافت؟ باید گفت بسیاری از متون نثر، دارای منطق شعری هستند، اما از منظر بوطیقای کلاسیک، شعر نام نمی‌گیرند. ترابی و بسیاری دیگر، جوهره شعری را صرفاً به شکل «حسی شده» و سلیقه‌ی بیان نموده‌اند؛ محمد حقوقی نیز همچون دیگر محققان و منتقدان امروزی تمایز فرمی، صوری و ظاهری شعر و نثر را نادیده می‌گیرد؛ به این معنی که «...قبل از هر ویژگی دیگر، شعریت هر شعر احساس شود، همان جوهری که ذات آن است و در نظم و نثر نیست. و همواره از سرچشمه خیال می‌جوشد و...» (حقوقی، ۱۳۷۷: ۶۱). همانطور که مشاهده می‌شود، حقوقی نیز به شکل حسی شده، شعر و جوهره آنرا تعریف می‌کند و به همین دلیل است که «نقد شعر» نیز سلیقه‌ی می‌شود؛ وی با توجه به تعریفی که نسبت به جوهره شعری و شعریت ارائه می‌دهد، بحث شاعرانه بودن یک نثر را نادیده می‌گیرد و به تمایز میان «نثر ادبی» و «شعر» نمی‌پردازد.

برخی از فرمالیست‌های روس، همچون آخن بام برای آنکه میان شعر و دیگر متون، تمایز قائل شوند، اساس شعر را «استعاره» (Metaphor) و بنیان نثر را «مجاز مُرسل» (Metonymy) می‌دانند (احمدی، ۱۳۷۲: ۸۱). یاکوبسن نیز این موضوع را بسط و گسترش می‌دهد، از منظر او: «استعاره دارای نظم «نظامدار» است و مجاز مرسل دارای نظم همنشینی. پس، به دو گونه سخن متفاوت می‌توان دست یافت: یکی استعاری و دیگری بر پایه مجاز مرسل. گاه هر دو سخن را می‌توان در سخنی کلی یافت، اما به هر رو، در نهایت یکی از آنها بر دیگری مسلط است.» (همان، ۸۲). این نظریات البته می‌توانند برای تمایز نهادن میان انواع متون ادبی حائز اهمیت و راهگشا باشند، اما همچنان که در ادامه خواهیم دید، عنصر استعاری صرفاً در شعر وجود ندارد و می‌توانیم این عنصر را در رمانها و داستانهای کوتاه و ... نیز مشاهده کنیم؛ یاکوبسن می‌گوید چه متونی را می‌توان با توجه به عنصر غالب (Dominant)،

«نثر» قلمداد کرد و چه متونی را «شعر»؛ او معتقد است که در هر اثری مانند: سینما، تئاتر، نقاشی، نثر، رمان، داستان کوتاه، اگر «استعاره» عنصر غالب باشد، آن اثر، شاعرانه است و به تبع آن برچسب شعر می گیرد و در هر اثری اگر عنصر «مجاز مُرسل» حاکم باشد، منطق نثر و غیر شعری دارد؛ مثلاً از منظر او تئاتر، منطقی شاعرانه دارد، در مقابل سینما که دارای قاعده همنشینی و مجاز مُرسل است؛ همینطور داستان ها، رمان های مُدرن، آثار سمبولیسم و رمانتیک که عنصری شاعرانه دارند و در مقابل رمان ها و رمانس های کلاسیک که بر مجاز مُرسل و منطق نثر استوار هستند.

با این توصیف صرفاً شعر را نمی توان با عنصر استعاری باز شناساند چرا که دیگر آثار هنری که دارای محور جانشینی و استعاری هستند، «شعر» نام می گیرند هر چند که رمان باشند! و این از جمله نقاط ضعف نظریه پردازی معاصر و در واقع بوطیقای شعر معاصر است که نمی تواند شعر را از دیگر متون تمیز دهد و آنرا با دیگر ژانر ها و انواع ادبی مشتبه می کند. از اینرو بسیاری از رمان ها و داستانها از منظر بوطیقای معاصر، شعر به حساب می آیند: به عنوان مثال «در واپسین رمان جیمز جویس *Finneganas wake*» گزینش موارد مشابه (ساختن واژگان جدید، که هر واژه ترکیبی از واژگان گوناگون در زبان های متفاوت است) اهمیت کلیدی دارد. این رمان هم در شکل و هم در بیان روایی خود (رسیدن از کابوس چند تن به تاریخ جهانی) اثری است استعاری و اساساً شاعرانه. دیوید لاج معتقد است که یولیس جویس نیز استعاری است. هر چند لحظاتی از رمان همچون توصیف جویس از دختری جوان (خدمتکار همسایه بلوم) به مجاز مرسل نزدیک می شود، چرا که قاعده اساسی آن رسیدن از جزء به کل است... مهمتر از این، ساختار کلی یولیس، استعاری است، یعنی بر پایه گزینش و قیاس برقرار است... (همان، ۸۳-۸۴)؛ همانگونه که از نظر گذشت، امروزه تبصره هایی که برای شعر از منظر زبانی و...، لحاظ می دارند، نمی تواند صرفاً محدود به شعر باشد، بلکه در بسیاری از آثار هنری و ادبی مشترک است؛ هر چند که نظریات فرمالیست ها و برخی زبانشناسان و ساختارگرایان در رابطه با ویژگی های آثار ادبی و به تبع آن، نقد و تحلیل آثا مختلف می تواند راهگشا باشد اما تمامی و اغلب مؤلفه های فرمایست ها از قبیل صنعت تمهید (Device)،

آشنایی زدایی (Defamiliarization)، هنجار شکنی (Deform) و ... می‌توانند در همه آثار ادبی والا مشترک باشند؛ هنوز که هنوز است می‌توان بر اساس مؤلفه‌های فرمالیست‌ها، بسیاری از آثار شاعران کلاسیک را نقد و ارزیابی نمود، اما تفاوت در این است که اشعار کلاسیک همچنان که پتانسیل نقد و ارزیابی با نظریات امروزی را دارند، براساس بسیاری از تمایزها و قاعده‌افزایی‌ها، از دیگر متون ادبی نیز متفاوت و متمایز هستند.

از این‌روی و با توجه به مباحث پیش گفته، حتی فردی چون، **نیما یوشیج**، با توجه به تسلطی که بر ادبیات کلاسیک داشت، نیز نخواست تا همه مؤلفه‌های بوطیقای کلاسیک را کاملاً کنار بگذارد؛ اگر چه نیما معتقد بود که: «...همیشه از آغاز جوانی سعی من نزدیک ساختن نظم به نثر بوده است» (یوشیج، ۱۳۵۷: ۳۰). اما او نیز تا حدودی به بوطیقای شعر کلاسیک فارسی وفا دار ماند، زیرا که می‌دانست با از میان برداشتن کامل عناصر بوطیقای کلاسیک، شعر با دیگر متون درهم آمیخته می‌شود و بر اساس آن هرج و مرج به راه خواهد افتاد؛ البته منظور او از نزدیک شدن به نثر، همان طبیعی بودن کلام (دکلاماسیون) است که بر اساس طبیعت زبان، کلام و معنا تا هراندازه که گوینده و شاعر تشخیص می‌دهد، کوتاه و بلند می‌شود و آن الزام و اجبار و محدودیتی که شعرا و ادبای کلاسیک لحاظ نموده بودند، تا حدودی تعدیل می‌شود و راه را برای بهتر بیان نمودن افکار و احساسات شاعر هموار می‌سازد و کلام شاعر، در سیر طبیعی خویش قرار می‌گیرد؛ او اگرچه با از میان برداشتن برخی محدودیت‌های شعر کلاسیک، می‌خواست تا روحی نوین بر کالبد شعر فارسی بدمد، اما آگاه نیز بود که با از میان برداشتن تمامی مؤلفه‌های بوطیقای کلاسیک، شعر با خیلی از متون دیگر مشتبه می‌شود و شاید دقیقاً به همین دلیل بود که بر روی قافیه و دیگر مؤلفه‌های شعر کلاسیک اصرار می‌ورزید و به همین دلیل است که حتی پس از او نیز برخی بر آهنگین بودن کلام و افاعیل عروضی و وزن در شعر تأکید داشته و هنوز نیز به نظر می‌رسد دارند.

۷ - خوانش و تحلیل متون ادبی بر اساس بوطیقای کلاسیک

کوروش صفوی معتقد است: «...اگر پایه یا زمینه زبان ادب، همان شکل نوشتاری زبان خودکار باشد، «شعر» نثری است که در آن قاعده‌گاهی اعمال شده است؛ «نظم» نثری است که

در آن قاعده افزایشی به کار رفته؛ «شعر منظوم» نثری است که با اعمال قاعده کاهی و قاعده افزایشی پدید آمده؛ «شعر منثور» نثری است که در آن قاعده کاهی اعمال شده ولی قاعده افزایشی در آن دخالت نداشته؛ «نثر منظوم» یا بنا به سنت، «نثر مسجع» با اعمال قاعده افزایشی پدید آمده.... تنوع این گونه ها را می توان بر حسب نوع قاعده افزایشی یا قاعده کاهی و میزان عملکرد هر یک، تا بی نهایت ادامه داد» (صفوی، ۱۳۹۰: ۳۹). بر اساس این تقسیم بندی تقریباً علمی و دقیق، که در واقع منبع و منشأ آن بوطیقای شعر کلاسیک فارسی است، می توان بسیاری از متون را چه از منظر ذات و چه از منظر فرم، تحلیل و بررسی و نقد نمود؛ در تقسیم بندی فوق «شعر منظوم» کامل ترین نوع شعر است. چرا که هم دارای عناصر قاعده کاهی و هم دارای عناصر قاعده افزایشی است و از این روی از منظر بوطیقای کلاسیک شعر فارسی «شعر منظوم» کامل ترین و والا ترین نوع شعر به حساب می آید که نمود آن در اشعار حافظ، مولانا و... کاملاً پدیدار است.

حال به طبقه بندی و تحلیل متون مختلف می پردازیم و نشان می دهیم با دارا بودن مؤلفه های بوطیقای کلاسیک و ویژگی های شعر منظوم، می توان بسیاری از متون را تحلیل، ارزیابی و تقسیم بندی نمود؛ در اینجا به ترتیب متن هایی که دارای سخن ادبی، فاضلانه و عالمانه هستند برخی موارد را به شاهد می آوریم و سپس به متن های «شعرگونه» و انواع آن می پردازیم و با تقسیم بندی و مقایسه هر یک از این متن ها، مشاهده می کنیم که چگونه می توان انواع متون ادبی را بر اساس بوطیقای کلاسیک تقسیم بندی نمود و در این میان، شعر کامل دارای چه ویژگی ها و خصایصی است و با ذکر این شاهد مثالها، دوباره تأکید می شود که چرا شاعران و نظریه پردازان کلاسیک بر «برخی مؤلفه های عارضی» شعر تأکید داشته اند.

این مقاله از مرحوم **دهخدا**، را در روزنامه «**صور اسرافیل**» از نظر بگذرانید: «کبلائی دخوا! قدیما گاهی به درد مردم می خوردی! وقتی مشکلی به دوستانت رو میکرد، حل میکردی... اما نگو که تو ناقلائی حقّه باز، همان طور که توی روزنامه صور اسرافیل نوشته بودی، **یواشکی** و بی خبر برای تحصیل علم **کیمیا و لیمیا و سیمیا** رفتی به هند و الخ...» (دهخدا، ۱۳۸۷: ۱۱). جملات فوق تقریباً موزون و دارای طنین خاصی (مثلاً چیزی شبیه به طنین و ضرباهنگ شعر

معروف پریا از شاملو) هستند و با دارا بودن سجع در برخی سطور، با برخی قاعده افزایشی ها، از نثر معمولی فاصله گرفته اند؛ البته این متن را نه می توان «شعر» قلمداد نمود و نه جمله ادبی؛ هر چند که به دلیل دارا بودن برخی قاعده افزایشی ها، از زبان روزمره، فاصله گرفته است، اما نمی توان آنرا از منظر بوطیقای کلاسیک، شعر قلمداد کرد. زیرا دارای زبان شاعرانه، تخیل، ایماژ، عنصر استعاره و... نیست و همچنین فاقد تساوی مصراع ها است؛ این متن صرفاً به دلیل برخی قاعده افزایشی ها، که آنرا آهنگین و تقریباً موزون نموده، از زبان روزمره متمایز شده است و می توان با مقداری تسامح آنرا «نثر معمولی موزون» نامید.

حال این مقدمه از دکتر میر جلال الدین کزازی، که در دیباچه کتاب «شرح دشواری های دیوان خاقانی» آمده و دارای نثری مطمئن و زیبا است را مشاهده می کنیم: «دوست برین را که جهان جان است و جان جهان، آن جان جان جان را که جان را دلداری است و دل را جانان، از بن دندان و جان، سپاس می گزارم که خامه نوآن را آن توان ارزانی فرمود که خواست دیرین را جامه کردار در پوشانم و دیوان خاقانی را که خاقان سرزمین سخن است و چامه ها را شور آفرین هنگامه ها، از آغاز تا انجام باز نمایم و راز گشایم. باشد که این تک و تاز در آن پهنه راز که گاه به یکبارگی ماز در ماز است، دوستان سخن پرداز چامه طراز را سودمند و دلپسند افتد و به جان، دمساز و هنباز آید!» (کزازی، ۱۳۸۹). متن فوق هم به دلیل بازی با کلمات (از جمله آوردن جناس، سجع، واج آرایایی های مکرر و...) و هم به دلیل دارا بودن زبانی فاخر و با صلابت، و هم به دلیل سره نویسی و با دارا بودن رگه هایی از آرکائیسم (Archaeism)، در چشم مخاطبان، به عنوان «متنی ادبی» به حساب می آید. زیرا این متن با نثری فاضلانه و ادیبانه به رشته تحریر در آمده و می توان گفت «ادبیت» این متن به مراتب از متن قبلی بسیار بیشتر است؛ این نثر که به آن نثر مسجع می گویند و به نثر امثال سعدی در گلستان مانند است، هر چند دارای برخی لحظه های شاعرانه است و اگر چه با برخی قاعده کاهی ها و قاعده افزایشی ها، نسبت به «زبان معمول» فاصله گرفته است، اما هنوز از منظر بوطیقای کلاسیک نمی توان بر آن شعر نام نهاد؛ این متن دارای ویژگی های ادبی است و نه شعری؛ زیرا که از منظر بوطیقای کلاسیک این متن نه منظوم است و نه آنکه دارای محور عروضی و ردیف و قافیه و... است و به

همین دلیل نمی‌توان بر آن «شعر» نام نهاد؛ بلکه می‌توان گفت متن ادبی زیبا و فصیح و یا «نثر مسجع شاعرانه» است.

حال به تحلیل برخی از جملات در داستانها و رمانها می‌پردازیم؛ این جملات از مجموعه داستان «یوزپلنگانی که با من دویده اند» از بیژن نجدی را از نظر می‌گذرانیم: «مرتضی دید یک مشت نور آویزان، پله به پله پایین می‌آید و تاریکی حیاط برایش راه باز می‌کند» (نجدی، ۱۳۹۱: ۴۱)؛ «..کسی را ندیدم که از کنارم بگذرد و بوی دهان او را روی من بریزد» (همان، ۴۸)؛ جملات فوق اگرچه دارای برداشت‌ها و دریافت‌هایی شاعرانه و همچنین آشنایی زدایی و عبور از هنجار و زبان معیار هستند؛ مانند «راه باز کردن تاریکی حیاط» که نوعی انسان‌انگاری است و در واقع عنصری شعری به حساب می‌آید و یا «ریختن بوی دهان» که دارای عنصر حس آمیزی است؛ اما با این همه نمی‌توان بر آنها شعر نام نهاد؛ بلکه می‌توان گفت این جملات «شبه شعر» هستند؛ زیرا که صرفاً دارای قاعده‌گامی هستند و هیچ‌گونه قاعده‌افزایی در آنها دیده نمی‌شود. در ادامه نیز برخی جملات از برخی رمان‌های مطرح نیز به شاهد آورده می‌شود تا ثابت شود لحظه‌های شاعرانه و استعاری در بسیاری از متون وجود دارد و از منظر بوطیقای کلاسیک، صرفاً «شاعرانه بودن یک نثر» باعث شعر شدن آن نمی‌شود؛ جمله‌ای از رمان «زوربای یونانی» نوشته «نیکوس کازانتزاکیس» را مشاهده می‌کنیم: «بشود که سرنوشت، همواره تو را بر زانوی خداوند بنشانند!» (کازانتزاکیس، ۱۳۹۰: ۵۱۵). نشستن بر زانوی خداوند و جان بخشی به سرنوشت، باعث شده است که این جمله، دارای بافتاری (Context) شعری باشد، اما چون صرفاً یک جمله در یک رمان است و عاری از هرگونه عناصر موسیقایی، نمی‌توان به این جمله نیز شعر گفت. دو جمله از رمان «صد سال تنهایی» از «گابریل گارسیا مارکز» را می‌خوانیم: «بوی غیر قابل تحمل خاطره‌های پوسیده شنیده می‌شود» (مارکز، ۱۳۸۸: ۲۶۶). و «او در بعد از ظهری داغ مرگ را در ایوان و در کنار خود دید که با او مشغول خیاطی است» (همان، ۲۹۳). این جملات بر اساس بافت رئالیسم جادویی آن، و با توجه به نظریاتی که از منتقدان امروزی نقل نمودیم، دارای نگاه و برداشتی شاعرانه است و نویسنده، نگاهی دیگر گونه به ابژه دارد؛ وجود عناصر حس آمیزی در رابطه با «بوی خاطرات»، «شنیده شدن بوی این

خاطرات»، «دیدن مرگ در هیأتی انسانی» و جان بخشی به او و کار خرق عادت مرگ، یعنی «خیاطی کردن»، از جمله ویژگی‌های آشنایی زدایانه و شاعرانه این جملات به شمار می‌روند، اما به دلیل فقدان عناصر موسیقایی همچنان نمی‌شود به آنها شعر یا شعر کامل نام نهاد بلکه این جملات صرفاً «نثر شاعرانه» هستند که در یک رمان آمده‌اند. یا این جمله از داستان بلند «عشق بین دو هزاره» از «خانم فروزنده فرخی» را مشاهده می‌کنیم: «از نیشگون سر انگشتان گرمی آفتاب بر پوستم که از درز پرده‌ها به سویم دست دراز کرده بود...» (فرخی، ۱۳۹۰: ۲۳). همین جمله را می‌توان با بسیاری از هابکو‌ها و اشعار منثور امروزی مقایسه و قیاس نمود؛ هر چند که در این متن، نگاه و دریافت نویسنده، شاعرانه و هنرمندانه است اما همچنان که مؤلفه‌های بوطیقای کلاسیک پیش‌روی ما است، نمی‌توانیم بر آن شعر نام نهیم زیرا دارای قاعده افزایی‌هایی چون وزن و افاعیل عروضی و عناصر موسیقایی نیست.

با توجه به سطور فوق و نقل شاهد‌هایی چند از متن برخی داستانها، رمانها و کتابها، مشخص می‌شود که بسیاری از اشعاری که امروزه با عنوان شعر به چاپ می‌رسند هیچ تفاوتی با رمانها و داستانها و حتی مقالات ادبی ندارند! با این اوصاف از منظر بوطیقای معاصر و نظریات امروزی، دیگر به سختی می‌توان هیچ‌گونه فرقی بین «نثر ادبی» و «شعر» قائل آمد؛ مثلاً این شعر از یدالله رویایی در دفتر «من گذشته امضاء» هیچ‌یک از ویژگی‌های یک شعر کامل را ندارد بلکه دقیقاً به مانند متن یک داستان و رمان است: «قصد‌های من از نوشتن، خَلْجان‌های من از تن‌اند. میان این همه قصد، کندویی در تن، امضاء قصد عجیبی است: اینکه نشانی از خود جا بگذارم که نه بشود خواند، و نه نشود خواند. که مکرر شود بی‌آنکه تکرار شود. و با دیگران معاشر شود بی‌من. بی‌من معاشر با کسی باشد که من نیست. امضای من معاشر من نیست» (رویایی، ۱۳۸۷: ۴۳). بازی با کلمات و معناهای اشتقاقی آن و پدید آوردن نوعی ارتباطات فلسفی حاصل از این کلمات، باعث شده تا هنجار زبان غالب شکسته شود و علاوه بر آن، دیگرگونه دیدن کلمات و ابژه، منشی شاعرانه به این جملات بخشیده است. اما همانطور که گفته آمد، آیا اینگونه خصایص را در دیگر متون ادبی نمی‌توان یافت؟!

امروزه اشعار آزادی که به چاپ می‌رسند از منظر تصاویر شاعرانه و نگاه شاعرانه نیز چندان قابل تأمل نیستند و حتی از جملات برخی رمان‌ها نیز ساده‌تر می‌نمایند؛ برای مثال این شعر از **منوچهر آتشی** کاملاً یک نثر مطلق و صِرف است: در این اردیبهشت سوزان/ که سدر و گز از حرارت خورشید/ پژمرده می‌شود/ بزازهای دوره‌گرد غریب/ با بقچه‌هایی ململم رنگین چیت و... (به نقل از تُرابی، ۴۳). یا شعری از **سید علی صالحی**: آه ای هنوزه، هنوز گریخته من/ دیگر میا، دیگر برو، برو تا چشمه سووشون/ می‌گویند قومی بودند، آمدند، ماندند و رفتند/ اما باقی راز را شاید باد، یا بادباد با خود برده باشد. (همان، ۷۳) که کاملاً یک نثر ساده است و حتی از جملات برخی رمانها و نثرهای معمولی نیز ساده‌تر می‌نماید! یا این شعر از **حافظ موسوی**: روزهای گرم تابستان/ وقتی که / عمه جان زیر این درخت انجیر می‌نشست / و با بادبزین حصیری، خودش را خنک می‌کرد/ بعد از ظهر ماه مبارک رمضان و.. (موسوی، ۱۳۸۵: ۹۴ - ۹۵) این شعر نیز صرفاً به یک دفتر خاطره مانند است تا یک شعر. این گونه اشعار علاوه بر اینکه دارای عناصر شعری نیستند حتی دارای عناصر ادبی ساده نیز نیستند! همانطور که مشاهده می‌شود این قبیل متون را بر اساس بوطیقای کلاسیک شعر فارسی نمی‌توان شعر به حساب آورد؛ هر چند همین شاعران دارای اشعار به مراتب زیبا تر و فنی تری در آثار خود هستند، اما باید گفت برخی از اشعار فوق که به شاهد آوردیم نه دارای استعاره و تشبیه هستند و نه دارای زبانی شاعرانه و نه حتی دارای زبانی ادبی؛ به دیگر سخن اینگونه متون حتی با توجه به مؤلفه‌های امروزی نیز «شعر» به حساب نمی‌آیند. این از جمله همان آفت‌ها و هرج و مرج‌هایی است که نظریه پردازان بوطیقای شعر کلاسیک فارسی از آن هراس داشتند؛ آنها قصد در هم ریختن بحور عروضی و عناصر موسیقایی و بلاغی از شعر را نداشتند زیرا می‌دانستند با آزاد کردن شعر از این تعلقات، در شعر هرج و مرج پدید می‌آید و هر متنی که نوشته می‌شود را می‌توان برچسب شعر داد؛ همانگونه که در سطور فوق برخی اشعار امروزی را به شاهد آوردیم، مشخص می‌شود که ملاک و معیاری برای سرودن شعر در بوطیقای شعر معاصر وجود ندارد و همه متن‌ها از منظر شخصی و سلیقه‌ای برچسب شعر به خود می‌گیرند و به چاپ می‌رسند. در ادامه نشان خواهیم داد که در گذشته و شعر کلاسیک نیز، هر اثری که در قالب «نظم» بوده را

با توجه به مؤلفه های بوطیقای کلاسیک شعر به حساب نمی آورند و این نشان دهنده کمال پختگی نظریه پردازان بوطیقای شعر کلاسیک در باب شعر است.

۸ - سخن منظوم یا شعر منظوم؟

بسیاری از منتقدان ایرانی معتقدند که شعر کلاسیک فارسی صرفاً نظم بوده است، و آثار آنان را نمی شود شعر قلمداد نمود؛ اما در شعر کلاسیک کشورمان بر خلاف بسیاری از سخنان و بر خلاف این گفته رولان بارت که می گوید: «در دوره کلاسیک، نثر و شعر دو کمیت به شمار می روند و تفاوتشان قابل اندازه گیری است... و بی تردید به این نتیجه می رسیم که شعر همواره با نثر تفاوت دارد. ولی این تفاوت ذاتی نیست، بلکه کمی است» (بارت، ۶۴: ۱۳۹۰). باید گفت در شعر کلاسیک ما (در رابطه با شعر غرب نمی توانیم سخن گفت)، همچنان که تفاوت در کمیت (بحور عروضی) است، در کیفیت و ذات بودن نیز هست؛ برای مثال ما بسیاری از شاعران کلاسیک کشورمان را «ناظم» می شناسیم که صرفاً به دنبال کمیت و قاعده افزایی ها بوده اند و به تعبیری صرفاً سعی بر سرودن نظم داشته اند، بی آنکه ابتکاری شاعرانه در آثار آنها روی داده باشد؛ برخی از آنها اتفاقات روزانه یا مسائل علمی و کلامی و تاریخی را در قالب نظم سروده اند و هیچ ابتکار شاعرانه ای در کار آنها وجود ندارد و برخی دیگر صرفاً برای نشان دادن قدرت خود در کلام و نظم آوری، مطالبی را در قالب منظوم سروده اند؛ برای مثال این شعر قآنی شیرازی را می خوانیم:

ای وزیری که صدر قدر ترا	هست نه خرگه بسیط، بساط
تو مطاعی و کائنات مطیع	تو محیطی و روزگار محاط
صاحباً بنده تو قآنی	که کمین چاکرش بود

وطواط (به نقل از حقوقی، ۱۳۷۷: ۸).

ویژگی این شعر، تنها در فن سخنوری و تسلط شاعر بر کلمات است و به اصطلاح «لزوم ما لا یلزم» کرده است. دارای ایماژهای شعری نبوده و به تبع آن برای مخاطب و شنونده دارای جذابیت نیست و همانطور که گفته شد، در اصطلاح قدما به این دست از شاعران «ناظم» می گفتند. هر چند که شعر فوق دارای وزن و قافیه و ردیف است، اما امروزه این شعر در مقایسه با

اشعار **حافظ شیرازی**، **صائب تبریزی** و دیگر شاعران بزرگ کلاسیک، صرفاً یک نظم و کمیت به حساب می آید؛ درست است که نظم فوق دارای کمیت مورد نظر بوطیقای کلاسیک است، اما دیگر مؤلفه های بوطیقای کلاسیک را دارا نیست؛ از این روی در بوطیقای شعر کلاسیک هر جمله موزون و هر بیتی را نمی توان شعر نامید^۷ و کامل ترین نوع شعر، «شعر منظوم» است، نه «سخن منظوم»؛ به دیگر سخن، شعر منظوم، همانطور که گفته آمد، دارای دو عنصر قاعده افزایی و قاعده گاهی است که با توجه به قرار گرفتن این دو در کنار هم، شعر منظوم پدید می آید و آنرا بسیار تفاوت است با سخنان منظومی از قبیل همان شعر قآنی شیرازی.

یا برای مثال وقتی اشعار «نثر گونه» **بیژن جلالی** را از نظر می گذرانیم: «شب شد/ولی من هنوز/از شب خویش سخنی نگفته ام/و همچنان/روشنی روز را چون کبوتری/ بر سینه خود می فشارم» (همان، ۴۰۹). چنین اشعاری هر چند دارای تخیل و صور خیال و نگاه شاعرانه و ایجاز هستند، اما با کنار هم نهادن مصراع ها، همانطور که مکرر گفته آمد به مانند جملات یک رمان و یا داستان کوتاه می شوند؛ همچنان که شعر **قآنی** و امثال او را نیز اگر چه دارای وزن و قافیه و برخی صناعات دیگر هستند، شعر نمی توانیم به حساب آورد. زیرا آن شعر قآنی، بر اساس بوطیقای کلاسیک دارای خیال و تصاویر شعری نبوده و فاقد روح شاعرانه است (شمیسا، ۱۳۸۸: ۸۱-۸۷). اما **نیما یوشیج** زمانی که عنصر و موتیف (Motif) شب را، در شعر «هست شب» به تصویر می کشد، هم می توان از منظر عنصر خیال و نگاه شاعرانه آنرا مورد تأمل قرار داد و هم از منظر فرم متمایز نسبت به نثر: «هست شب یک شب دم کرده و خاک/ رنگ رخ باخته است./ باد، نو باوه ابر، از بر کوه/سوی من تاخته است./ هست شب همچو ورم کرده تنی گرم در استاده هوا،/ و الخ...» (به نقل از حقوقی، ۲۳۵)؛ **نیما** در این شعر همچنان که به عناصر شاعرانه و دیگرگونه دیدن وفا دار است، به افاعیل عروضی و قافیه نیز به شدت پایبند است و این گزاره ها باعث تمایز بیشتر شعر او نسبت به نثری شبیه به همان در یک رمان می شود. شبیه به شعر **بیژن جلالی** را می توان در بسیاری از نثر های ادبی و رمان ها مشاهده نمود اما شعر **نیما** با دارا بودن گزاره های شعر منظوم، نسبت به نثر ادبی متمایز شده است و به همین دلیل است که قبلاً نیز متذکر شده بودیم که چرا **نیما** نخواست بیش از این در فرم شعر و افاعیل عروضی و برخی

مؤلفه های شعر کلاسیک تغییر ایجاد نماید. این شعر نیما از منظر بوطیقای کلاسیک، نماینده یک «شعر کامل» است؛ زیرا عناصر تخییل و موسیقی و محور عروضی و قوافی و ... در آن مشاهده می شود و آنرا بصورت کامل با دیگر متنهایی که در رابطه با درون مایه «شب» هستند متمایز نموده است.

همانطور که پیشتر گفته شد، عناصر خیالی و شعری در نثر صوفیانه به وفور یافت می شود؛ این جمله در «تذکره الاولیاء» عطار را می خوانیم: «به صحرا شدم عشق باریده بود و زمین تر شده، چنانک پای مرد به گل زار فرو شود پای من به عشق فرو می شد.»^۸ این نثر با توجه به نظریات امروزی و بوطیقای شعری معاصر، یک شعر به حساب می آید؛ اگر این نثر را در قالب شعر سپید و منثور در جایی بخوانیم، شاید دراینکه شعری می خوانیم شک نداشته باشیم: به صحرا شدم / عشق باریده بود / و زمین تر شده / چنانک پای مرد / به گل زار فرو شود / پای من / به عشق فرو می شد.^۹ همانطور که از نظر گذشت، این متن صوفیانه را می شود به عنوان یک شعر امروزی قلمداد نمود، در صورتی که صرفاً یک «نثر شاعرانه» صوفیانه است و اگر قرار دادهای بوطیقای کلاسیک نبود، در آن زمان این جمله را «شعری کامل قلمداد» می نمودند؛ حال یک شعر امروزی را با سیاقی شبیه به جمله بالا مشاهده می کنیم:

و آنگاه عشق

بیش تر می بارید

و بیش تر...

پای مزار دار.. (رضایی نیا، ۱۳۸۴: ۷).

آیا تفاوتی در این شعر منثور و آن نثر صوفی وجود دارد؟! آری همانطور که مکرر گفته آمد و ما با شواهد مکرر اثبات نمودم، از جمله دلایل عدم تمایل شاعران و بلاغیون کلاسیک فارسی در تغییر بوطیقای شعر شان، این بود که اشعار آنان با بسیاری دیگر از متون «منثور» شاعرانه» مشتبه می شد و از اینرو مؤلفه هایی چون عروض و قافیه و عناصر موسیقایی و به صورت کل عناصر قاعده افزایی را از اشعار خود حذف نمودند.

نتیجه آنکه:

شاعران و نظریه پردازان شعر کلاسیک فارسی، با توجه به تمایز قائل شدن میان متون مختلف، هیچگاه ساختار و بوطیقای شعری خود را تغییر ندادند؛ بسیاری از متون عرفانی و صوفیانه، با نگاه و زبانی شاعرانه پدید آمده بودند و حتی به دلیل دارا بودن رگه هایی از رئالیسم جادویی، کرامات، و شطحیات، به اشعار امروزی مانند بوده اند؛ اما شاعران و نظریه پردازان کلاسیک دریافته بودند که اگر افاعیل عروضی و عناصر موسیقایی از شعر جدا شوند، شاید دیگر نتوان میان «نثر ادبی» و «شعر» تفاوت و تمایز قائل آمد؛ دور نیست که آنها نیز همچون بسیاری از نظریه پردازان امروزی در این اندیشه بوده اند که برخی مؤلفه های عارضی و صوری شعر را از میان بردارند، اما بر این امر نیز واقف بوده اند، که در هم شکستن قالب و عروض در شعر، باعث درهم تنیدگی شعر و نثر با یکدیگر می شود؛ در تقابل با بوطیقای کلاسیک، شاعران و نظریه پردازان امروزی نتوانسته اند آنچنان که باید، میان «نثر ادبی» و «شعر» تمایز قائل شوند و با برشمردن برخی خصایص و ویژگی هایی که می توانند میان نثر و شعر مشترک باشند، از منظر تقسیم بندی سطح شعری و ادبی متون دچار اشکال شده اند؛ بوطیقای شعر کلاسیک فارسی، بر اساس هم پوشانی دو اصل پذیرفته شده قاعده افزایی و قاعده کاهی می تواند سرمشق تحلیل و ارزیابی بسیاری از متن ها، چه از منظر ذات و چه از منظر فرم، قرار گیرد، بی آنکه منتقدان بخواهند صرفاً از سلاقی شخصی خود در رابطه با آثار شعری سخن بگویند؛ بلکه می توانند با ملاک قرار دادن بوطیقای شعر کلاسیک، به تحلیل و ارزیابی متون مختلف شعری و ادبی بپردازند.

یادداشت ها

۱- ویکو در رابطه با استعاری بودن زبان معتقد است: «اگر... جامعه ای نتواند خصیصه ای مجرد یا عام را بنامد... باید نام شخصی را که واجد آن خصیصه است جایگزین آن کند. از اینجاست که وضعیت آغازین زبان، استعاری است...» (دیچزه، ۱۳۸۶: ۶۷). و اینچنین است که: «اگر بپذیریم که زبان ماهیتاً استعاری است، از آن جا که در استعاره، چیزی که جانشین چیزی

دیگری گردیده است عین همان چیز نیست، ناچاریم مهم ترین نقص بنیادین زبان را بپذیریم» (موسوی، ۱۳۸۹: ۱۷۴). و این خود بخشی از پیچیدگی‌ها و غموض ذاتی زبان است.

^۲ - برای مثال: «...فرمالیست‌های روس کوشیدند تا بحث در خصوص «ادبیّت» زبان متون ادبی را به موضوع اصلی نقد تبدیل کنند» (پاینده، ۱۳۸۸: ۲۴-۲۳)؛ یا کوبسن می گوید: «موضوع دانش ادبی ادبیات نیست بلکه ادبیّت است؛ یعنی همان چیزی که یک اثر ارائه شده را به اثری ادبی بدل می کند» (تسلیمی، ۱۳۹۰: ۴۱). شفیع کدکنی گوید: «یکی از مسائل بنیادی در فرمالیسم روسی مساله ی «ادبیّت» است» (شفیع کدکنی، ۱۳۹۱: ۵۹). از منظرِ اغلبِ نظریه پردازانِ امروزی، ادبیّت را می توان در همه ی متون ادبی، چه رمان و چه شعر و... مشترک یافت و اساساً شعر و ادبیات را بصورتِ مشترک می نگرند. در صورتی که در گذشته و در بوطیقای کلاسیک، شعر با دیگر متون ادبی دارای تفاوت‌هایی بوده است و از اینرو می توان گفت میان شعریت و ادبیّت در بوطیقای کلاسیک تفاوت وجود دارد.

^۳ - در رابطه با محاکات، ماده و ماهیت شعر از منظرِ قُدما و نظریه پردازانِ کلاسیک؛ رک: (شفیع کدکنی، ۱۳۷۷: ۳۹-۲۸؛ زرقانی، ۱۳۹۱: ۹۴-۵۳؛ زرین کوب، ۱۳۸۵: ۱۲۰-۱۱۳).

^۴ - صرفِ هنرمندانه دیدن و شاعرانه بیان نمودن، از منظرِ بوطیقای کلاسیک شعر نیست؛ چه این ویژگی می تواند در بسیاری از مردم و حتی نویسندگان مشترک باشد؛ مثلاً امرسن پیش بینی می کند همه ی مردم شاعرند: «او حتی زمانی را پیش بینی می کند که ادبیات به معنای متعارف آن، ضرورت خود را از دست می دهد، زیرا همه ی مردم شاعرند و روایت خود از «کتاب طبیعت» را بازگو می کنند.» (هارلند، ۱۰۰، ۱۳۸۶)؛ یا وقتی سیدنی تا آنجا پیش می رود که هرودوت مورّخ، را شاعر می داند زیرا: «هم او و هم همه ی کسانی که از او پیروی کرده اند، توصیف شور انگیز عواطف و تفصیلهای بسیار از میدان های جنگ را که هیچ کس نمی تواند صحت آنها را تایید کند از شعر ربوده و یا غصب کرده اند» (دیجز، ۱۳۸۸: ۱۰۳).

^۵ - پس از نیما، شاملو نیز نخواست، طنین و آهنگین بودن شعر را که تمایز کوچکی بین نثر و شعر است را از اشعار خود دور نگاه دارد: «اما شاملو در این قمار که چیزی مثل موسیقی عروضی را باخته و از دست داده چیزی بسیار مهم بُرده است، یعنی عناصر دیگری را بخدمت

شعر خویش گماشته تا جبران کمبود موسیقی عروضی را بکند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۲۷۱). هر چند که باز این آهنگین بودن چندان نمی تواند میان اشعار شاملو و برخی جملات «شبه ادبی» و «ادبی» تمایز محسوسی پدید آورد؛ و بعد ها نیز باعث شد تا پیروان شاملو شعر سپید را به ورطه های ناخوشایندی بکشانند. البته بعدها، امثال **رضا براهنی** نیز به وزن به مثابه ی تمایز میان شعر و نثر اعتقاد داشتند؛ **حافظ موسوی** می گوید: «او بی آنکه مخالفی با شعر بی وزن داشته باشد همچنان به وزن به عنوان یکی از امتیاز های مهم شعر (در برابر نثر) می نگرد» (موسوی، ۱۳۸۹: ۱۰۳). امثال **تندر کیا** نیز با پدید آوردن مباحثی همچون «نم» (یعنی نظم به علاوه ی نثر)، خواهان پدید آوردن تمایزی میان شعر و نثر بودند (همان، ۱۰۳)؛ آنچه از همه ی این قبیل مباحث بر می آید آن است که بوطیقای شعر کلاسیک، که عنصر وزن و آهنگ را یکی از اصول مهم شعر و تمایز آن با دیگر متون می دانست، بر تفکرات نظریه پردازان امروزی نیز تأثیرات وافر داشته است و اگرچه شاعران و نظریه پردازان امروزی به تغییرات عمده یی دست یازیدند، اما گویی آنها نیز نمی خواسته اند این تمایز ها را به شکل کامل از میان بردارند. و این سیطره و نگاه دقیق بوطیقای شعر کلاسیک را نشان می دهد.

۶ - موضوع «نظم» با توجه به نظریه «نظم» **عبدالقاهر جرجانی**، دارای بار معنایی دیگری نیز هست (ر.ک العشماوی، ۱۳۸۵: ۷۲ - ۷۰؛ مُشرف، ۱۳۸۶: ۴۰۷ - ۴۰۴) که بسیار با اهمیت و تأثیر گذار است و در واقع از نظر نگاه ساختگرایانه، «نظم» بنیان هر اثر شعری و ادبی والا و بزرگی است (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۳۰۷) از اینرو در این نوشتار، اصطلاح «نظم» به معنای «نظم» در دیدگاه جرجانی نیست، بلکه نظم به معنای نوشته عادی منظومی است که عاری از هر گونه هنر و ابداعی است.

۷ - صرف ترکیب وزن و قافیه و ردیف و سجع در کنار یکدیگر از منظر بوطیقای کلاسیک شعر به حساب نمی آید؛ برای مثال کتاب قضیه دست بر قضا یکی از داستان های **صادق هدایت** از مجموعه **علویه خانم** به سبک نثر موزون نوشته شده است اما نمی توان گفت شعر است. **آشوری** در رابطه با موزون بودن نثر **ابراهیم گلستان** در برخی داستانهایش، معتقد است: «او می کوشد تا مایه ای از زبان شاعرانه را در زبان نثر بدواند، اما اشتباه او این است که این کار

را با وارد کردن وزن شعر در نثر می‌کند و فاعلاتن‌ها و مستفعلن‌ها را پشت هم می‌آورد و با این کار به کار داستان‌گویی خود نیز آسیب می‌زند...» (آشوری، ۱۳۸۹: ۲۹).

۸- این جمله از **عطار** که در تذکره الاولیا آمده، بسیار معروف است و از جمله سطوری است که برخی برای اثبات جوهره شعری در نثر صوفیانه از آن بهره برده‌اند؛ برای نمونه: (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۷: ۴؛ شریعتی، ۱۳۸۹: ۳۰۲).

منابع:

- آشوری، داریوش (۱۳۸۷)، شعر و اندیشه، چاپ پنجم، تهران: مرکز.
- _____، _____ (۱۳۸۹)، باز اندیشی زبان فارسی، چاپ پنجم، تهران: مرکز.
- احمدی، بابک (۱۳۷۲)، ساختار و تاویل متن (جلد اول)، چاپ دوم، تهران: مرکز.
- بارت، رولان (۱۳۹۰)، درجه صفر نوشتار، ترجمه شیرین دخت دقیقیان، چاپ چهارم، تهران: هرمس.
- بزرگ بیگدلی، سعید، و دیگران (۱۳۸۵)، «بررسی سبک نثر شاعرانه در عبهر العاشقین»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ش. ۶ (بهار و تابستان)، صص ۴۹-۲۱.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۹)، روضه های رضوانی، گزینش از محمد جعفر یاحقی، تهران: سخن.
- پاینده، حسین (۱۳۸۸)، نقد ادبی و دموکراسی، جستارهایی در نظریه و نقد ادبی، چاپ دوم، تهران: نیلوفر.
- تسلیمی، علی (۱۳۹۰)، نقد ادبی، نظریه های ادبی و کاربرد آنها در ادبی فارسی، چاپ دوم، تهران: آمه.
- ترابی، ضیاءالدین (۱۳۷۵)، پیرامون شعر (مجموعه مقالات)، چاپ اول، تهران: سوره مهر.
- توکلی، حمیدرضا (۱۳۹۱)، از اشارت های دریا، بوطیقای روایت در مثنوی، چاپ دوم، تهران: مروارید.
- چراغی، رضا، و دیگران (۱۳۹۰)، «تحلیل رویکرد های انتقادی روشنگران ایرانی به شعر کلاسیک»، مجله پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ش. ۲۰ (بهار)، صص ۱۶۲ - ۱۳۷.
- حق شناس، محمد علی (۱۳۸۳)، «سه چهره یک هنر: نظم، نثر و شعر در ادبیات»، مجله مطالعات و تحقیقات ادبی، ش. ۲۱، صص ۶۹-۴۷.
- حقوقی، محمد (۱۳۷۷)، شعر نو از آغاز تا امروز، جلد اول، چاپ دوم، تهران: نشر ثالث با همکاری نشر یوشیج.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۸۷)، چرند و پرند، چاپ اول، تهران: نیک فرجام.

دیچز، دیوید (۱۳۸۸)، شیوه های نقد ادبی، ترجمه محمد تقی صدیقیانی، غلامحسین یوسفی، چاپ ششم، تهران: علمی.

رضایی نیا، عبدالرضا (۱۳۸۴)، فرشته بفرستید، چاپ سوم، تهران: همسایه.

رویایی، یدالله (۱۳۸۷)، من گذشته امضا، چاپ سوم، تهران: کاروان.

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۵)، ارسطو و فن شعر، چاپ پنجم، تهران: امیر کبیر.

زرقانی، سید مهدی (۱۳۹۱)، بوطیقای کلاسیک، بررسی تحلیلی - انتقادی نظریه شعر در منابع فلسفی، تهران: سخن.

شمیسا، سیروس (۱۳۸۸)، راهنمای ادبیات معاصر، چاپ دوم، تهران: میترا.

_____، _____ (۱۳۸۹)، انواع ادبی، چاپ چهارم از ویرایش چهارم، تهران: میترا.

شریعتی، علی (۱۳۸۹)، هنر، مجموعه آثار ۳۲، چاپ سیزدهم، تهران: چاپخش.

شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۷۵)، صور خیال در شعر فارسی، چاپ هفتم، تهران: آگه.

_____، _____ (۱۳۸۶)، موسیقی شعر، چاپ دهم، تهران: آگه.

_____، _____ (۱۳۹۱)، رستاخیز کلمات، درس گفتارهایی درباره ی نظریه ادبی

صورتگرایان روس، تهران: سخن.

صفوی، کوروش (۱۳۹۰)، از زبانشناسی به ادبیات، نظم، جلد اول، چاپ سوم، تهران: سوره

مهر.

_____، _____ (۱۳۹۰)، از زبانشناسی به ادبیات، شعر، جلد دوم، چاپ سوم، تهران: سوره

مهر.

عروزی سمرقندی، نظامی (۱۳۸۸)، چهار مقاله و تعلیقات، تصحیح علامه محمد قزوینی، به

اهتمام دکتر محمد معین، به کوشش مهدخت معین، چاپ اول، تهران: صدای معاصر.

العشماوی، محمد زکی (۱۳۸۵)، «نظریه نظم امام عبدالقاهر جرجانی»، ترجمه و تحقیق محمد

هادی مرادی، مجله زبان و ادب، ش. ۲۹، صص ۹۵ - ۷۰.

فرخی، فروزنده (۱۳۸۹)، عشق بین دو هزاره، چاپ اول، شیراز: داستان سرا.

- فیاض منش، پرند (۱۳۸۴)، «نگاهی دیگر به موسیقی شعر و پیوند آن با موضوع، تخیل و احساسات شاعرانه»، مجله پژوهش زبان و ادبیات فارسی، صص ۱۸۶-۱۶۳.
- قیس الرازی، شمس الدین محمد (۱۳۸۸)، *المُعْجَم فی مَعَايِرِ اشعارِ الْعَجَم*، تصحیح مجدد دکتر سیروس شمیسا، تهران: علم.
- کالر، جانانان (۱۳۸۹)، *نظریه ادبی، معرفی مختصر، ترجمه فرزانه طاهری*، چاپ سوم، تهران: مرکز.
- کازانتزاکیس، نیکوس (۱۳۹۰)، *زوربای یونانی*، ترجمه محمود مصاحب، چاپ دوم، تهران: نگاه.
- کزازی، میرجلال الدین (۱۳۸۹)، *گزارش دشواریهای دیوان خاقانی*، چاپ ششم، تهران: مرکز.
- گارسیا مارکز، گابریل (۱۳۸۸)، *صد سال تنهایی*، ترجمه زهره روشنفکر، چاپ اول، تهران: مجید.
- مُشرف، مریم (۱۳۸۶)، «نظم و ساختار در نظریه بلاغت جرجانی»، *پژوهشنامه علوم انسانی*، ش. ۵۴، صص ۴۱۶-۴۰۳.
- موسوی، حافظ (۱۳۸۵)، *زن، تاریکی، کلمات*، چاپ دوم، تهران: آهنگ دیگر.
- _____، _____ (۱۳۸۹)، *پانوشت ها*، پنج مقاله در حواشی نظریه های ادبی، چاپ اول، تهران: آهنگ دیگر.
- موکاروفسکی، یان (۱۳۹۱)، «زبان معیار و زبان شاعرانه» *ترجمه پژمان واسعی*، کتاب ماه ادبیات، ش. ۶۷ (آبان)، صص ۲۱-۱۸.
- نجدی، بیژن (۱۳۹۱)، *یوزپلنگانی که با من دویده اند*، چاپ هفدهم، تهران: مرکز.
- هارلند، ریچار (۱۳۸۶)، *دبیاچه ای تاریخی بر نظریه ادبی از افلاطون تا بارت*، ترجمه دکتر بهزاد برکت، چاپ اول، رشت: دانشگاه گیلان.
- یوشیچ، نیما (۱۳۵۷)، *حرف های همسایه*، چاپ چهارم، تهران: دیبا.

